

طرح یک نظریه :

تدبّر و تفکر در آیات الهی بارها در قرآن گرامی سفارش شده است و تلاوت کننده گان را امر فرموده است که در هر تلاوتی، تفکری باید تا به اندیشه ای دست یابی و بالا روی تا بدانجا که به قله های بزرگ معرفت برسی و رهنمودهای آفتاب گون قرآن را چراغ راه خویش و دیگران قرار دهی .

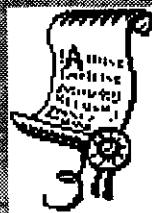
بدین منظور در سال ۱۳۵۱ ش و جهت بهره مندی از این دریای بیکران، با مراجعه به قرآن کریم، آیات قلب و آنچه مرتبط به آن است (به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته و به ویژه یک نکته خاص) توجه مرا به خود جلب کرد. مسأله این بود که قرآن فهم و درک انسان را از معارف، به قلب صنوبری، واقع در قفسه سینه نسبت می دهد و حتی نزول قرآن را به قلب مبارك پیامبر اکرم ﷺ می داند.

در این نوشتار، نخست به برخی از آن آیات اشاره می کنم :

﴿ افلم یسیروا فی الارض
فتکون لهم قلوب یعقلون بها
او اذان یسمعون بها فانها
لا تسمی الابصار ولكن تعمی
القلوب التی فی الصدور ﴾

(حج/۲۲، ۲۴)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا دلهایی



قلب

در

قرآن

سید حسن طباطبائی

داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشه‌هایی که با آن [حق را] بشنوند، آری [فقط] دیدگان نیست که نابینا می‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها هست [هم] نابینا می‌گردد.

﴿قل من كان عدواً لجبريل فانه نزله على قلبك بإذن الله﴾ (بقره/۲، ۹۷)

بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد [بداند که] جبرئیل آن را به دستور الهی بر قلب تو نازل کرده است.

﴿نزل به الروح الامين، على قلبك لتكون من المنذرين﴾ (شعراء/۲۶، ۱۹۳-۱۹۴)

که روح الامین [جبرئیل] آن را بر قلب تو فرود آورده است تا از هشدار دهندگان باشی.

﴿وأصبح فؤاد أم موسى فارغا ان كادت لتبدي به لولا أن ربطنا على قلبها

لتكون من المؤمنین﴾ (قصص/۲۸، ۱۰)

و دل مادر موسی به کلی [از امید و شکیب] خالی شد، چنانکه اگر دلش را گرم نمی‌کردیم که از باور دارندگان باشد، نزدیک بود راز او را آشکار کند.

در این زمینه روایات بسیاری نیز وارد شده است که بعضی از آنها را یاد آور می‌شوم:

قال علی عليه السلام: لقد علق بنيات هذا الانسان هي اعجب ما فيه وذلك القلب وله مواد من

الحكمة واضداد من خلافها.^۱

علی عليه السلام می‌فرماید: به رگهای دل این آدمی گوشتپاره‌ای آویزان است که شگفت‌تر چیز که در اوست آن است، و آن دل (قلب) است زیرا که دل را ماده‌ها بود از حکمت و ضدهایی مخالف آن.

قال الصادق عليه السلام: زعمت ان الاشياء لاتدرك الأبالحواس فاني اخبرك انه ليس للحواس دلالة على الاشياء ولا فيها معرفة الأبالقلب فانه دليلها ومعرفة الاشياء التي تدعى ان القلب لا يعرفها الا بها^۲

... ان القلب يفكر بالعقل الذي فيه...^۳

ان الله تبارك و تعالی جعل القلب مديراً للجسد، به يسمع وبه يبصر وهو القاضي والامير عليه، لا يتقدم الجسد ان هو تأخر، ولا يتأخر ان هو تقدم، وبه سمعت الحواس وابصرت، ان أمرها ائتمرت، وأن نهاها انتهت، وبه ينزل الفرح والحزن، وبه ينزل الالم، ان فسد شيء من الحواس بقي على حاله، وان فسد القلب ذهب جميعاً حتى لا يسمع ولا يبصر.^۴

در روایت مفصل و معروف اهل‌لیجه، امام صادق عليه السلام می‌فرماید: گمان کردی که اشیا جز به وسیله حواس درک نمی‌شود. پس من به تو خبر می‌دهم که حواس را بر اشیا رهنمونی نیست

و در حواس شناختی نیست مگر از راه قلب. پس قلب راهنمای حواس است و به حواس اشیاء را معرفی می کند، اشیایی که تو ادعا می کنی قلب آنها را جز به وسیله حواس نمی شناسد. ... همانا قلب به وسیله عقلی که در آن است فکر می کند.

خداوند تبارک و تعالی قلب را مدبر بدن قرار داد، با قلب می شنود و می بیند و قلب بر بدن قاضی و امیر است. اگر قلب تأخیر کند، بدن نمی تواند تقدم جوید و اگر قلب پیشی گیرد، بدن نمی تواند تأخیر کند. حواس به وسیله قلب می بینند و می شنوند، اگر قلب به آنها امر کند قبول می کنند و اگر آنها را نهی کند باز می ایستند. و از طریق قلب شادی و غم و درد بر انسان نازل می شود. اگر چیزی از حواس فاسد شد قلب به حال خود باقی می ماند و اگر قلب فاسد شد، تمامی حواس می رود و دیگر نه می شنود و نه می بیند.

با مراجعه به آیات قرآنی و روایات در این زمینه، نتیجه گرفتم که مرکز تعقل آدمی و مرکز مادی روح انسان در قلب جسمانی است.

در پی این برداشت، تحقیقاتی را پیرامون قلب و مغز از نظر علوم طبیعی شروع کردم و در این باره، به این نتیجه رسیدم که آنچه بشر پیرامون نقش مغز و موضوع تعقل و تفکر و سایر آثار آن ادعا می کند، در علم تجربی سند قطعی ندارد.

در این زمینه لازم دیدم، برداشت های خودم را با اندیشمندان روحانی و متفکران علوم طبیعی به نظر خواهی بگذارم که ابتداء در همان سالها خدمت حضرت آیت الله علامه طباطبایی (ره) رسیدم و مسأله را مطرح کردم، ایشان فرمودند: حالا یا مغز و یا قلب!

بعد محضر آیت الله دکتر بهشتی رسیدم که ایشان با این برداشت موافق نبودند و توجه ایشان به مغز بود. لکن این سؤال برایشان مطرح بود که از طرفی اهمیت مغز از حدود پنج هزار سال قبل معلوم شده و چیزی نیست که به تازگی روشن شده باشد و از طرف دیگر آیا این همه تأکید روی قلب در ادبیات، می تواند یک مطلب تصادفی باشد؟ و باز می فرمودند: در ادبیات غربی هم می گوید، قلب من می فهمد و نمی گوید که مغز من می فهمد.

در این باره نیز با تنی چند از زیست شناسان و جامعه شناسان معروف آن زمان که در کانون های فرهنگی و علمی ایران مطرح بودند، موضوع را در میان گذاشتم و مدت چهار سال (از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵) با بیشتر اشخاص یاد شده گفت و گوهایی کردم. از مجموع این گفت و گوها و برخورد آرای گوناگون از سروان روحانی و نظرات زیست شناسان، مسلمان و

مارکسیت و نیز تفکرات شخصی خودم به این نتیجه رسیدم که قلب صنوبری واقع در قفسه سینه مرکز مادی روح آدمی است و تعقل و تفکر و سایر خصوصیات حیاتی بشر مربوط به آن است. البته نقش بزرگ مغز را در اداره امور حیاتی انسان منکر نیستم، ولی معتقدم قلب راز عظیمی را در خود نهفته دارد.

در این زمینه نیز در تابستان سال ۱۳۷۴ فیلمی علمی از کانال دوّم سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد که در آن فیلم، به تلفیق علم قدیم و جدید پرداخته بود، به عنوان نمونه: تلفیق طب سوزنی رایج در چین باستان و استفاده از تکنولوژی پیشرفته امروزی در سوزاندن غدد سرطانی مغز به وسیله اشعه لیزر. در این فیلم مطلبی را از قول جالینوس بیان کرد که وی معتقد بوده است: روح با قلب تماس می گیرد، قلب آثار روح را به مغز می فرستد و مغز آثار دریافتی از روح را به سایر اندام های بدن هدایت می کند.

و نیز در فروردین ماه، سال ۱۳۶۷ کانال چهار سیمای جمهوری اسلامی ایران، فیلمی علمی درباره جنون و عمل کردهای مغز نشان داد و در پایان، گوینده اظهار داشت که: شناخت حقیقت یا ماهیت ذهن و همچنین شناخت رابطه تفکر و تعقل با مغز، از توان آدمی خارج است. از تمامی این مطالب، بنده به این نتیجه رسیده ام که این مطلب از معارف قدیمی بشر است و امثال جالینوس، این گونه مطالب را از تعالیم انبیاء الهی گرفته اند. دلیل آن این است که امروزه بشر با این همه پیشرفت در علوم گوناگون نمی تواند جواب قطعی به این گونه سؤالات بدهد و آنچه را که متفکران قدیم بیان داشته اند قطعاً با کمک وحی بوده است و نیز نشان دهنده این است که این یک سؤال ریشه دار و کهن بوده است که مرکز تعقل آدمی کجاست؟

طرح مغز به عنوان تعقل و یا ابزار تعقل، ممکن است از طرف اندیشمندان علوم طبیعی به صحنه فرهنگ انسانی راه یافته باشد و مطرح بودن قلب به عنوان مرکزیت تعقل، از طرف ادیان الهی؛ و لکن به هر حال این سؤال محتاج بازنگری و دقت و تأمل بیشتری است و مسایلی چند در این زمینه محتاج بررسی و تحقیق:

الف: بررسی مسأله در ادیان الهی به طور اعم و در اسلام و قرآن به طور اخص.

ب: بررسی نظر متفکران قدیم چه الهی و چه مادی.

ج: بررسی سیر تاریخی آن در بین اندیشمندان مسلمان و آثار باقیمانده از آنان، همچون

آثار مولوی که از هر دو عضو یاد کرده است.

د: و نیز بررسی آن در تمامی آثار متفکران قدیم و جدید و به ویژه ادبیات جهان اسلام و غرب.

خلاصه آنکه به نظر می رسد، قلب جسمانی مرکز مادی روح یا مرکز مادی قلب عقلانی باشد و ابزار پیاده شدن تعقل در بُعد جسمانی بشر از طریق مغز صورت می گیرد و نسبت قلب به مغز همانند نسبت خورشید به ماه در بُعد نورانیت است.

حُسن ختام را به بیان شیخ جواد بلاغی صاحب تفسیر آلاء الرحمن به پایان می برم، وی در مقدمه تفسیر شریفش در مقام چهارم می فرماید:

قرآن کریم در جای جای بسیاری، تعقل و ادراک و هدایت و امثال آن را به قلب نسبت می دهد و دانشمندان علوم طبیعی، ادراک و آثار آن را به مغز نسبت می دهند. اعتماد اینان در این گمان به این است که می بینند اعصاب ابزار حس، به مغز متصل است. لکن مباحث تشریح مدعای آنان را اثبات نمی کند. و تمامی رگهای اعصاب و نخاع که در ستون فقرات انسان قرار گرفته اند از موادی مشابه مواد مغز تشکیل یافته اند و لذا نمی توان بین آنها امتیاز گذاشت و مواد مغزی را تنها محل ادراک و تعقل دانست. و اعصاب همان گونه که به مغز متصل است، به تمامی اعضای انسان از قبیل قلب، کبد و معده، حتی دندانها و انگشتان دست و پا نیز مرتبط است.

علاوه بر این رشد مغز در انسان، بدین گونه است که تا سن هفت سالگی به سرعت رشد می کند و بعد از آن تا سن چهارده سالگی رشد کندی دارد و از آن پس، تا بیست سالگی و سی سالگی مقداری از حجم آن کاسته می شود و در سن چهل سالگی رشد آن متوقف می شود و بعد از آن در هر ده سال وزن مغز کم می شود، با اینکه انسان از سن بیست سالگی به بالا بر قدرت تعقل و تفکرش افزوده می شود و ادراکات او بهتر می گردد و بین بهتر شدن ادراکات و کم شدن وزن مغز نسبتی دیده نمی شود، در حالی که رشد و نمو قلب تا آخرین دوره های عمر انسان ادامه می یابد و این کاملاً مناسب با رشد تعقل در انسان دارد و نیز می توان یادآور شد که این قلب است که حیات، رشد و خون را به تمام قوا می رساند.

از این روی قلب، مناسب بیشتری دارد که جایگاه روح در تعقلات و ادراکات باشد و امروز در علم نیز مسلم شده که ساختمان قلب از لیاف و عضلاتی بسیار محکم

تشکیل شده است که مثل آن در هیچ یک از اعضای دیگر دیده نمی شود. اینها همه شواهدی است بر اینکه قلب با امتیازاتی که دارد، مناسبتش با ادراك و تعقل، از مغز بیشتر است. البته نمی توان منکر شد که مغز می تواند به عنوان حافظه ای برای ادراکاتی که از قلب برمی خیزد باشد.

خلاصه آنکه، با تحقیق مطلب فوق می توان بر وجوه اعجاز قرآن افزود که قرآن کریم محل ادراك و تعقل را قلب اعلام می کند.^۵

به اعتقاد این جانب مطلب مرحوم بلاغی قابل تأمل و دقت است، به ویژه آنکه از چگونگی بیان و نحوه استدلال برمی آید که آن بزرگوار بر این باور بوده است که مرکز تعقل آدمی قلب است.

در خاتمه یادآور می شوم، منظور از طرح این سؤال بیشتر به جهت جلب افکار اندیشمندان و اظهار نظر منطقی و علمی آنان چه در جهت مخالف و چه موافق این نظریه است. تصور این است که طرح این سؤال و پرداختن به آن، ابواب پربرکتی از معارف دینی و قرآنی را مقابل آدمی می گشاید و اندیشه های مادی را به اقیانوس معنویت و روحانیت رهنمون می گرداند.

امید آنکه علاقه مندان به معارف قرآنی با تحقیقی پردامنه و دقیق بتوانند جوابی عالمانه به این پرسش بدهند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۸، صبحی صالح.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ۳/۱۵۹، بیروت، مؤسسة الوفاء.

۳. همان، ص ۱۶۳.

۴. همان، ص ۱۶۹.

۵. محمد جواد بلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، صص ۴۸-۴۹، مطالب فوق به صورت ترجمه ای آزاد از کتاب مرحوم بلاغی آورده شده است.